

تجاوز وحشیانه روس بر افغانستان یا مرحله تکاملی کودتای منحوس ثور



شامگاهان ششم جدی سال ۱۳۵۸ بود که چکمه پوشان بی آرم روسی سرحدات کشور آزاده ما را در نور دیده وحشیانه و بی شرمانه بر سر زمین مقدس ما یورش آوردند.

در این روز سپاه عساکر روسی گماشته ای خلقی خویش (حفیظ الله امین) را اول مسموم نموده و بعد تیرباران کردند و جاسوس سرسپرده دیگری را بنام ببرک مشهور به (کارمل) سوار بر میله تانک روسی براریکه قدرت در افغانستان نصب نمودند. ببرک، پرچمی بود یعنی به شاخه دیگری از حزب ((دیموکراتیک خلق)) تعلق داشت. حزب ایکه روسها در افغانستان آنرا بوجود آورده بودند.

((... شب ششم ماه جدی سال ۱۳۵۸ خورشیدی زمانی که مردم کابل در بستر گرم آرمیده بودند ارتش سرخ با ایجاد خطوط هوایی و زمینی میان تاشکند پایتخت ازبکستان و کابل، قدم به خاک افغانستان گذاشت و قصه تلخ جنگ در این کشور را رقم زد.

شبی که سرمای سوزناک زمستان، مردم را به کنج منازل شان کشانده بود فقط غرش هواپیماها بود که سکوت پایتخت را می شکست و شماری از ۱۲۰ هزار ارتش سرخ به افغانستان منتقل شد.

در حالیکه شهروندان کابل خوابیده بودند، رادیو کابل اعلام کرد که "حفیظ الله امین" رهبری کشور را به عهده دارد، ولی شعله های آتش که از قصر "دارالامان" به هوا برمیخواست مردم را نگران کرده بود.

صبح هفتم جدی وقتی که شهروندان کابل ارتش سرخ تا دندان مسلح را در معابر عمومی پایتخت مشاهده کردند از وقوع یک حادثه بزرگ در کشورشان آگاه شدند.

... حمله به مقر امین در قصر "دارالامان" کابل چنان سریع و غیر مترقبه بود و به گفته خانم امین وقتی که تیراندازی به سوی قصر در شامگاه ششم جدی آغاز شد، امین از "جاناناد" فرمانده نیروهای گارد ریاست جمهوری خواست از شورویها درخواست کمک کند.

همسر حفیظ الله امین میگوید که برای امین تیراندازی از سوی نیروهای شوروی غیر قابل قبول بود، وقتی که جاناناد برگشت و گفت، تیراندازی از سوی ارتش سرخ است، امین گفت، نه.

ارتش سرخ قصر "دارالامان" را تصرف کرد، وزارتخانه های کلیدی، رادیو و تلویزیون، مخابرات و زندان پلچرخي را که اغلب نیروهای مخالف دولت در آنجا زندانی بودند تحت کنترل خود درآورد.

... گفته می شود در حکومت صد روزه امین ۶۵ هزار افغان ناپدید شده است که تاکنون اطلاعی از سرنوشت آنان در دست نیست.

... هشتم جدی کارمل با یک هواپیمای نظامی شوروی در حالیکه محافظان شورشی وی را همراهی می کردند وارد فرودگاه کابل شد و قدرت را به دست گرفت.

پس از آنکه کارمل اداره کشور را بدست گرفت به شدت از سوي شوروي ها کنترل مي شد و "محمدحسن شرق" يکي از دوستان نزديک کارمل مي گويد: در سال ۱۳۵۸ به دیدار کارمل رفتم که قبل از من "عبدالرحيم هاتف" با کارمل دیدار داشت.

وي افزود: منتظر ماندم تا هاتف بيرون آمد و فراخوانده شدم به دليل درد پا عصايي در دست داشتم که محافظين روسي از من خواستند عصاييم را با خود نبرم، من که قادر به کنترل خود بدون عصا نبودم اصرار کردم و صداي ما به گوش کارمل رسيد.

شرق تاکيد کرد که کارمل به استقبال آمده و از محافظين خواست به من اجازه دهند، اما محافظان عصا را از دستم گرفتند، لنگان لنگان به دیدار او رفتم.

شرق بيان داشت: کارمل به وي گفت که روس ها نسبت به حفاظت از جان وي حساس هستند و به اين علت به حرف هائيش توجه نمي کنند.

اينکه کنترل امور تا چه اندازه در اختيار روس ها بود، کارمل پس از برکناري از قدرت به روزنامه "کار" چاپ روسيه گفت: مشاوران شما همه جا بودند و افغانستان را به يك کشور اشغال شده تبديل کرده بودند.

کارمل بعد از فروپاشي شوروي سابق به "حامد علمي" خبرنگار بي بي سي گفت: شما خبرنگاران به من جفايي بزرگي کرده ايد. من چهار سال در چکسلواکي زنداني بودم ولي کسي از سرنوشت من نپرسيد.

اين نشان مي دهد که کارمل بعد از اينکه از قدرت برکنار شد در شوروي سابق زنداني بود.

اشغال افغانستان بوسيله شوروي باعث بروز جنگ ۳۰ساله در افغانستان شد و تمام زيربناهاي اقتصادي، فرهنگي، سياسي، اجتماعي و نظامي اين کشور را نابود کرد و براساس اعلام بانک جهاني ۲۴۰مليارد دلار به افغانستان خسارات وارد کرد.

بر اثر جنگ بيش از سه مليون افغان کشته، مصدوم و معلول شدند و ۱۲ ميليون حلقه مين در اين کشور در شهر، باغ، کارخانه، مدرسه، راه، قنات، مسجد و اراضي کاشته شد.

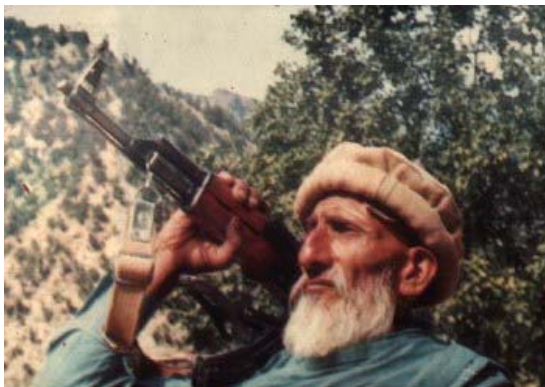
هم اکنون هفت مليون حلقه مين در افغانستان موجود و نقشه اراضي مين گذاري شده در اختيار روس ها است که تحويل اين کشور نشده است.

براساس آمارهاي موجود از ۱۲۰ هزار سرباز شوروي در افغانستان ۱۴ هزار و ۴۵۳ نفر کشته شدند که ۱۳ هزار و ۸۳۳ نفر نظامي، بقيه افسران اطلاعاتي، کارمندان وزارت کشور، راهنمايان و مشاوران بودند.

همچنين ۴۹ هزار و ۹۸۳ نفر زخمي شدند که از اين تعداد شش هزار و ۶۶۹ نفر آنان معلول و ۳۳۰ نفر هم مفقود الاثر هستند.

سرانجام ارتش سرخ با از دست دادن ۱۰۳ هواپيماي بمب افکن شکاری و حمل و نقل، ۳۱۷ هلی کوپتر جنگي،

۱۴۷ دستگانه تانک، يك هزار و ۳۱۴ نفر بر و خودرو زرهی افغانستان را ترک کرد. *



کارمل کی بود؟

((.....جد بزرگ کارمل بنام پهلوان طاهر پنجابی معروف بود و این پهلوان پنجابی از بقایای بجا مانده اردوی انگلیسی متشکل از مسلمانان کشمیر و پنجاب به شمار ميرفت . گفته ميشد که انگلیس ها بعد از شکست دوم خود در برابر قيام مردم افغانستان، اردوی خود را بصورت کامل از افغانستان بيرون نکردند .

بلکه بخش مسلمان آنرا اجازه دادند که در کابل باقی بماند . دور از امکان نيست که انگلیس ها در توافق با امير عبدالرحمن خان اجازه اين کار را يافته باشند . انگلیس ها خوب ميدانستند که مردم افغانستان به احترام اينکه اينها

مسلمان اند و به رغبت خود با اردوی انگلیس نیامده بودند، از این جهت اذیت و آزار نخواهند شد. این هم گفته میشود که انگلیس ها این بخش اردوی خود را به خاطر خدمات اطلاعاتی به جا گذاشتند و امیر عبدالرحمن خان یا نمی خواست و یا نمی توانست به قبول آن تن در ندهد.

پهلوان طاهر پنجابی در آغاز در همان طانه های انگلیسی مشرف بر قلعه جنگی کابل که بر فراز تپه بی بی مهر و قرار داشت زندگی میکرد و بعد ها بداخل شهر آمد و تشکیل خانواده داد که فرزندی بنام هاشم بعد ها میرزا یا میر هاشم از او باقی ماند. میر هاشم در پناه سفارت انگلیس در کابل بزرگ شد و تربیه دید و در همان سفارت بحیث کار گذار خدمت میکرد و روابط محکمی با دربار های وقت نیز داشت. همین موقعیت به میرزا هاشم امکان داد که دختر یک متنفذ قریه کمری کابل را به عقد نکاح خود در آورد و خود نیز در همین قریه متوطن شود و خانواده اش رفته رفته خود را جز قوم حسین خیل به دیگران معرفی بدارد. این معلومات را که همه بطریق جوانان قریه کمری از ریش سفیدان منطقه بدست آورده بودم برایم کافی نبود و فکر میکردم که دشمنی ها و خصومت های فردی و جمعی شاید افسانه از این دست را ساخته باشد و لیک در همین سلسله داستانی جالبی از زبان یک شخصیت شناخته شده قریه کمری کابل بدستم رسید که شرح مفصل اصل و نصب کارمل را با خود داشت با این شرح :

در قریه کمری سه سلسله قومی در رقابت با هم دیگر مدتها با هم جنگ و دعوا و کشمکش های عجیبی داشتند. این سه قوم عبارت بودند از میربی خیل، ملا خیل و مندیخیل، هیچ یکی از این سه خیل با خیل های شناخته شده پشتونها ربطی نداشته است. تصور این است که اینها اصلاً سه برادری یا سه خانواده از اهل قریه بودند که بنام بزرگان شان رنگ سلسله قومی بخود گرفته اند و یا اینکه بخاطر کسب هویت افغانی نامهای اقوام پشتون را بر خود گذاشته اند. دشمنی قوم میربی خیل (وکیا انور کسیکه این داستان از زبان او نقل شده است و محمد یاسین صادقی رئیس سیاسی اردو در زمان کارمل از همین خیل اند.) و ملا خیل شدت بیشتری داشت. عامل دشمنی تلاش برای بدست آوردن منصب خانی قوم خود بود. در آن زمانه ها آنها ایکه این مقام را داشتند مقرب دولت یا قدرت های حاکم بر وطن شان بودند و تمامی مالیاتیر عایدات و انواع عوارض دیگر بدست آنها جمع می شد و به سرکار سپرده میشد. مدتهای طولانی این منصب نصیب ملا خیلی ها بود. آنها برای اینکه این مقام پر درآمد را از دست ندهند، بگونه با شعبات مربوط انگلیسی در کابل پیوند داشتند. به سلسله همین پیوند ها، آنها میرزا هاشم را که پدر و پسر کلان و خانواده اش قطعاً معلوم نبود و کارگذار انگلیس در کابل بود با هدیه کردن سه قطعه زمین به او به منطقه کمری آوردند. این کار توسط عرب خان یا پسر او محمد عمر خان صورت گرفت. با این حيله پیوند محمد عمر خان با منابع انگلیسی در کابل بیش از پیش تقویت یافت. برای تحکیم هر چه بیشتر این پیوند، عرب خان دخترش را به حباله نکاح میرزا هاشم در آورد. این امر سبب شد که برادر داکتر کرام الدین کاکر، شوهر دوکتورس اناهیتر ایتزاد جمعه دار انگلیس در منطقه خورد کابل تعیین شد و به چنان قدرت و صلاحیتی رسید که هرنوع بیدادگری در اختیار او بود. داستان زنده در بین مردم کمری کابل وجود دارد که باری یک سپاهی انگلیس در منطقه کمری بر یک دختر یا زن جوان قصد تعرض کرده بود. جوانان قریه این حرکت را خلاف شرف و ناموس و غرور افغانی خود یافته سپاهی را از راه روبرو و به قتل میرسانند. اولیای این جوانان از حادثه خبر میشوند و برای اینکه به تنهائی مورد پیگرد اردوی انگلیس قرار نگیرند جسد سپاهی کشته شده را اندام بریده و هر قسمت بدنش را بصورت مخفیانه در قلعه های هر یکی از متنفذین منطقه جا بجا میکنند. جستجوی منابع انگلیسی که به همکاری عناصر محلی صورت میگرفته است تصادفاً یک پای مقتول را در منزل شخصی مردی بنام الله نورا کا می یابند. انگلیس ها او و خانواده و دوستانش را باخود میبرند و تعقیب ادامه می یابد. مردم از ترس اینکه این بلا برسر آنها نیز نازل نشود به ناچار زن و مرد نزد جمعه دار (این اصطلاح مردم است که منظور از آن همان کارگذار یا مستاءجر است) انگلیس همان برادر کرام الدین کاکر میروند و از او میخواهند که با استفاده از نفوذش به این قضیه خاتمه دهد.

جمعه دار چون موقعیت خود را نیز حساس می یابد از طریق میرزا هاشم با منابع انگلیس در تماس و به خاطر عواقب شوم این جریان آنها را از تعقیب قضیه برحذر میدارد.

از میرزا هاشم دو فرزند بنام های محمد حسین و گل حسین باقی می ماند. محمد عمر خان که مامای این دو جوان می شد دو دخترش را به محمد حسین و گل حسین به نکاح در آورد، از همسر اول محمد حسین سه فرزند به نام های سلطان حسین (بیرک کارمل بعدی) سلطان محمود (محمود بریالی) و سلطان مسعود (توریالی) بجا ماندند. گل حسین وفات کرد. و چون همسر اول محمد حسین نیز وفات کرده بود، محمد حسین بیوه برادرش را به زنی گرفت و فرزندی از این وصلت نیز بجا ماند.

این داستان طوری که گفتم از زبان وکیل انور وکیل در ولسی جرگه دوره هفتم که خود از متنفذین شناخته شده قریه کمری است نقل شده است. منبع که این داستان را در اختیارم گذاشت هنوز در قید حیات است و خود بر اثری کار میکند که ممکن است این حقایق را نیز با تفصیل بیشتر روزی به چاپ دهد. او با آنچه من قبلاً یافته بودم بخصوص

در آن مورد که گفته بودم که پدر میرزا هاشم یا میر هاشم پهلوان طاهر پنجابی بود موافقه نداشت و میگفت که در قوم ما و همه اقوام مخصوصاً پشتون های افغانستان هرکس تا چند پشت خود را دقیقاً به خاطر می داشته باشند و از نزدیکی خود نیز آگاهی دارند ولیک هیچ کس پدر و پدرکلان میرزا هاشم کارگذار انگلیس در کابل را ندیده و در باره نسب او چیزی نه شنیده است.

(یادداشت: در هنگامیکه مثلث بی عیب را برای چاپ دوم آماده میکردم یادداشتهای مرحوم عطا محمد شیرزی تحت عنوان ((چشم دید و واقعیت ها)) از چاپ بیرون شد و به دستم رسید خوانندگان گرامی می توانند داستان اصل و نسب بیرک کارمل را شروع از صفحه ۳۷ این اثر خود به مطالعه گیرند.)

با این هم برخی را باور برین است که میر هاشم پسر بچه سرراهی بوده که کسی او را در مسجد عربخان بجا گذاشته و رفته است و عربخان یا پسرش این طفل را در پناه خود گرفته بزرگ میکنند. این داستان نیز دقیق نه مینماید زیرا عربخان و خانواده اش از تعلیم و سواد بهره نداشت. این طفل در کجا مکتب خواند، چگونه زبان انگلیسی فراگرفت، چگونه میرزا شد و به مقام کارگذاری انگلیس رسید. این ها همه پرسش هایی اند که پاسخ آن دشوار است. در قریه کمری تنها شخصی بنام حسام الدین پدر داکتر کرام الدین کاکرمولوی بزرگی بود که در مدرسه دیوبند خوانده بود و از همان طریق با انگلیس ها پیوند یافته و از برکت همین پیوند بود که فرزندش را به تعلیمات عالی رساند. این کار برای دیگران تا قبل از به شهرت رسیدن میرزا هاشم میسر نبود.....)**

رده های بالایی این حزب چون بیرک (مشهور به کارمل) ، نور محمد (مشهور به تره کی) ، حفیظ الله (مشهور به امین) ، نجیب الله (مشهور به گاو) ، اناهیتا (مشهور به راتب زاد) ، سلطان علی (مشهور به کشتمند) ، دستگیر (مشهور به پنجشیری) ، نور احمد (مشهور به نور) و نیز سلطان محمود مشهور به (محمود بریالی) برادر بیرک و همه و همه جاسوسان کهنه کار سازمان جاسوسی و استخباراتی روس (کی-جی-بی) بودند و بقیه افراد این حزب منفور بعد از تجاوز روسها به کشور ما در خدمت اربابان روسی رهبران شان قرار گرفتند و دمار از روزگار مردم بدر آوردند.

محمد عزیز اکبری که در آن زمان رئیس بخش داخلی آگسا بود ، می گوید مسئولیت سرکوبها به دوش رهبری حزب بود.

((برداشت من این است که در مجموع رهبری حزب مسئول است . بعلاوه رهبری حزب ، چرا خود تره کی هم در یکی از بیانات خود می گوید که ، {سوک چه په تیاره توطنه کوی په تیاره محوی کی .} ، (کسی که در تاریکی علیه ما توطنه میکند ، در تاریکی محوش کنید .) یا مثلاً در یکی از بیانات دیگر خود میگوید که ، {زه د اخوانیانو په ضد جهاد اعلانوم .} ، یعنی (من در مقابل اخوانی ها جهاد اعلان می کنم) و این تقریباً صلاحیت را به آخرین قدمه حزب انتقال می دهد. یعنی در آنجا صرف آگسا و سازمان و سروری (اسدالله سروری رئیس آگسا) مطرح نبود ، از منشی سازمان اولیه ، ولسوالی و علاقه داری گرفته تا سطح وزرا صلاحیت گرفتن و زدن و توقیف کردن داشتند)**



یکی از مجاهدین سرسپرده افغان در سنگرگرم
در برابر متجاوزین روس

بعد از تجاوز عریان و بیشرمانه و نامردانه روس بر افغانستان، حزبی ها بصورت عام و تام در خدمت روسها قرار گرفتند و چون مشاهده کردند که لشکر چهارم روسی با بیش از صد هزار عسکر تا به دندان مسلح از زمین و هوا در حمایت شان حاضر و آماده اند ، میدان را شغالی دیده به گرفتن و بستن و کشتن آغاز کردند و چنان وحشتی آفریدند که جنایتکاران روسی انگشت حیرت بدهن گرفتند . جاسوسان آگسا و کام و خاد و واد چون سگان بویکش در هر کوچه و پسکوچه و در هر کوی و برزن در مرکز و ولایات مردم را زیر نظر گرفته و راپورو راپور بازی شروع شد . زندانها از افغانهای آزاده مملو گردید و شکنجه های وحشیانه مردم در زندانها و شکنجه گاهها در سرتا سر کشور

بدون وقفه جریان داشت. اربابان متجاوز روسی شان شب و روز از زمین و آسمان کشور مارا به خاک و خون کشیده و سرزمین زیبای مارا به خاک دان سیه برابر کردند و نوکران خلقی و پرچمی شان با سگان بویکش خادی و ملیشه های کثیف و بی مقدار شان مشغول شکنجه, اعدام و زنده بگور کردن بهترین فرزندان این دیار باستان بودند. گور های دسته جمعی که یکی پی دیگر در مرکز و ولایات افغانستان هر روز یکی پی دیگر کشف میشوند, تفی است به چهره های کثیف جنایتکاران خلق و پرچم.



کشف گور دسته جمعی در شرق کابل ****

((نیروهای بین المللی کمک به امنیت افغانستان (ایساف) یک گور دسته جمعی را در حومه شرقی کابل، پایتخت، کشف کرده اند.

بر اساس گزارشها این گور دسته جمعی در منطقه پل چرخی کابل پیدا شده است. سربازان ایساف به هنگام کار ساخت و ساز یک اردوگاه آموزش نظامی در منطقه پل چرخی متوجه این گور دسته جمعی شدند.

هنوز مشخص نیست که چند جسد در این گور دفن شده اند. اما خبرنگاران افغان که از منطقه دیدن کرده می گویند آنها استخوان و باقیمانده لباس را در محل گور دیده اند.

برخی از ناظران امور افغانستان معتقدند که این گور دسته جمعی متعلق به سالهای بین ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۲ و زمان حاکمیت رژیم کمونیستی در افغانستان است.))

بلی! این کشتار دسته جمعی محصول کار (انقلابی) حزب (دیموکراتیک خلق) است. حزب پیشرو طبقه کارگر کشور. تفاوتی ندارد که دستور قتل عام های مردم با شهامت ما از جانب امین داده شده یا ببرک و یا تره کی و یا نجیب و یا هر بی آبروی دیگر. همه سر و ته ای یک کرباس اند.

در این گور دسته جمعی صد ها هموطن آزاده ما و صد ها قامت رسا و صد ها نفر از بهترین فرزندان ملت با شهامت ما در حالی مدفون شده اند که بر دست های شان زولانه بوده است. وطن فروشان خلقی و پرچمی را حتی شهامت آن نبوده است که دستان این سرداران و سروران ملت افغان را در هنگام کشتار دسته جمعی و یا زنده بگور کردن ها باز نمایند. این خفاشان شب پرست را یارای آن نبوده است که در موجودیت تانک های روسی و در حالیکه چهار طرف این زندانی ها را در محاصره داشته اند, دستبند باز نمایند. این جلادان ددمنش را حتی جرات چشم به چشم شدن بارزمندگان آزاده ما نبود. در تاریکی می آمدند, در تاریکی می بردند, در تاریکی می بستند, در تاریکی شکنجه میکردند و در تاریکی زنده بگور میکردند. و سر انجام در تاریکی فرار کردند و اکنون در تاریکی توطئه میکنند.



کشف گور دسته جمعی در شرق کابل

۱. مزوروف جنرال روسی مینویسد:

((من از فبروري سال ۱۹۸۴ تا نومبر سال ۱۹۸۶ در افغانستان به اجرائی وظیفه مشغول بودم. از لحظه تهاجم نیروهای شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹، افغانستان مملو شده بود از « شوروی ها» و طرفداران اتحاد جماهیر - مردمی که از تمامی ولایات و از رده های مختلف حزب کمونیست جمع شده بودند و تمام موسسات و وزارت خانه ها از حضور آنها پر بود. با این افراد که نه تحصیلی داشتند و نه فرهنگی ما بر آن بودیم که به نجیب الله کمک کنیم تا حکومتی مبتنی بر سوسیالیزم شوروی بسازد.

بعد ها وقتی پولیت بیرونی سیاسی افغانستان ساخته شد، من بارها با مارشال اهرومیف دیدار کردم. او یکی از جنرال های بود که تهاجم نیروهای ارتش سرخ را به افغانستان رهبری کرده بود. باری در جلسه ای خصوصی جنرال اظهار داشت: «من بعد از سه ماه حضور در افغانستان فهمیدم که باید از این کشور خارج شویم. این مفکوره دلیل بر ضعف ارتش ما نبود. من فهمیدم که آن تعداد از افغان های که ما با آنها سر و کار داریم آن چیزی را که ما می خواهیم را نمی خواهند».

این کلمات آنروز مرا به شدت تکان دادند. هر چند من خود دیده بودم که سوسیالیزم آنچه با افغان ها کرده بود به مراتب بدتر از آن بود که با ما. افغان ها (منظور نویسنده از حزبی ها است) با بردباری برخورد های ناپسندانه ما را و بی احترامی های آنها را که دروازه های وزارت خانه ها را با لگد می زدند و باز می کردند را تحمل می کردند. چاره ای هم نداشتند. سرا پا به ما وابسته شده بودند...

....رئیس ک.جی.بی. - ولادیمیر کروچکوف- بعد از ایجاد این کمیسیون چندین بار به افغانستان رفت. او در دوباری که شواردناده در آن سال به افغانستان رفته بود و در جلسه وزرای افغانستان و در رأس آن نجیب الله شرکت کرده بود به ثبت اظهارات مسولین افغانستان پرداخته بود. اما مهمترین هدف «کروچکوف» البته چیزی دیگر بود. کار اصلی او حمایت و پشتیبانی از نجیب الله بود. آخر نجیب نفر خودشان بود. او دست پرورده ک.جی.بی. بود. آخر نجیب الله ریاست امنیت ملی و استخبارات افغانستان را بر عهده داشت و در رابطه تگتگتنگ با ک.جی.بی. ما بود. این کی.جی.بی. بود که او را جانشین ببرک کارمل ساخته بود.))

بلی روسها هر چند نوکر و غلام تبدیل کردند که حزب تحت حمایت شانرا از مرگ حتمی نجات دهند، موفق نشدند و پس از دهسال جنگ با مردم افغانستان و شهادت بیش از یک و نیم میلیون هموطنان ما و تخریب بیش از هشتادوپنج فیصد افغانستان شرمسارانه راه فرار در پیش گرفته و با سرعت آنچه از اردوی چهلیم روسی باقی مانده بود، را نجات دادند. برای مقامات روسی دیگر تاریخ مصرف جاسوسان افغان شان به پایان رسیده بود. راه خود را گرفته رفتند و شرمساری برای خود و نوکران خلقی - پرچی خویش کمائی کردند.

اتحاد جماهیر شوروی از همت مردم سلحشور و آزاده افغان پارچه پارچه شد و کشور شوراها تجزیه گردید. رژیم نجیب متلاشی شد. نجیب را طالبان بدار آویختند. ببرک در حالت تبعید در اثر سرطان با مرگ ذلت باری در تنهای جان داد، امین را روسها اعدام کردند، تره کی را شاگرد وفادار خفه کرد، محمود بریالی در تبعید با سرطان دست و گریبان شد و بعد از تحمل مشقات زیاد به جهنم واصل شد.

کشور شوراها دیگر وجود خارجی ندارد، و لی این وطن فروشان هنوز هم دست از نوکر منشی بر نمی دارند، چپ و راست مشغول توطئه و تفتین و تفرقه اندازی اند.

در روز ۲۱ دسمبر سال ۱۹۹۱ میلادی نمایندگان ۱۱ جمهوری شوروی در شهر آلماتی در قزاقستان مرگ اتحاد جماهیر شوروی را قبل از این که ۷۰ ساله شود، اعلام می کنند.

پس از مرگ شوروی، فقط باید میراث لنین محو می شد. که این کار در جریان چند ماه بعد انجام شد. در شهر لنینگراد، پایتخت سابق تزارهای روسیه، مردم در یک همه پرسی خواهان تغییر نام شهر می شوند. لنینگراد بار دیگر نام اصلی خود «سنت - پترزبورگ» که ریشه آلمانی داشت را بازمی یابد.

و اما پرچی های وطن فروش و جنایتکار هنوز هم داد و فریاد دارند و در مدح رهبران خائن، جنایتکار و وطن فروش و جاسوس خود مشغول بوده و داد و فریاد راه می اندازند. دستگیر پنجشیری اکت های وطن پرستی سر داده و داد از دیموکراسی و مردم سالاری میزند و صفحات را سیاه میکند. کشتنند از کار روایی های دهساله خود دفاع میکند. عبدالله نائی در سوگ نجیب گاو نوحه سر میدهد و دیگر رفقای حزبی شان در سوگ ببرک و بریالی داد و فغان دارند، غافل از آنکه این وطن فروشان کثیف و جنایتکار را دیگر راهی به افغانستان نیست. گور های دسته جمعی تف دیگر ملت ما بروی سیاه این وطن فروشان است. یاد شهدای گلگون کفن ما گرامی باد و لعنت خدا و نفرین خلق خدا نثار جنایتکاران خلقی و پرچی باد.



متجاوزين ارتش سرخ روسی در حال فرار از
افغانستان

پایان

* گزارشی از شبکه خبر رسانی (بی-بی-سی)
** از کتاب (مٹلث بی عیب) صفحات ۲۹۸-۳۰۰—نویسنده: شاه محمود حصین
*** از کتاب (افغانستان در قرن بیستم) —صفحه ۲۵۰-گردآورنده (ظاهر طنین)
**** بی-بی-سی (۲۱ دسامبر ۲۰۰۶)